



新疆
出版社

نشان جهان

گزیده‌ی اشعار

آزاد ماتیان

ترجمه‌ی روبرت صافاریان



نشر
فنیجان

تهران
۱۳۹۷

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
فروست
شابک
وضعیت فهرست‌نویسی
موضوع
موضوع
موضوع
موضوع
شناسه‌ی افزوده
رده‌بندی کنگره
رده‌بندی دیویی
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی

ماتیان، آزاد، ۱۳۳۵ -
نشان جهان: گزیده‌ی اشعار/ آزاد ماتیان؛ ترجمه‌ی روبرت صافاریان.
تهران: نشر فتنجان، ۱۳۹۷.
۱۲۴ ص: ۵/۱۳×۲۰/۵ س.م.
علوم انسانی. شعر معاصر ارمنی.
۹۷۸-۶۰۵-۹۴۹۱۲-۹-۲
فیبا.
شعر ارمنی - قرن ۲۰ م. - ترجمه‌شده به فارسی.
Armenian Poetry 20th century — Translations into Persian
شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه‌شده از ارمنی.
Persian Poetry 20th century — Translations from Armenian
صافاریان، روبرت، ۱۳۳۳ - . مترجم.
PK ۸۵۴۸/م۱۶ن۵ ۱۳۹۷
۸۹۱/۹۹۲۱۶
۴۹۸۲۹۶۵

آزاد ماتیان	شاعر
روبرت صافاریان	مترجم
حسن کریم‌زاده	طراح جلد
انوشه صادقی‌آزاد	ناظر فنی
علی سجودی	ناظر چاپ
اول، پاییز ۱۳۹۷	نوبت چاپ
شادرنگ	چاپ
۱۰۰۰ نسخه	تیراژ
۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۱۲-۹-۲	شابک

تمام حقوق این اثر متعلق به نشر فنجان است و هرگونه استفاده از عناصر صوری و محتوایی آن، کلاً و جزئاً، به هر زبانی و به هر شکلی بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است.



نشر
فنجان

تهران، صندوق پستی ۵۳۴۴-۱۴۱۵۵ تلفن ۰۹۱۹۸۰۰۱۰۰۵
fenjanbooks@gmail.com

فهرست

پیش‌گفتار شاعر	یازده
پیش‌گفتار مترجم	پانزده

گل‌های کویر

از خستگی	۳
دون کیشوت	۵
عبادتگاه	۷
گل‌های کویر	۹
خاکسپاری	۱۶
بدون بازگشت	۱۸

آهنگ بی‌انقطاع

انکارناپذیر، چون	۲۳
تو آن پرنده‌ای	۲۴
بی‌قرار	۲۶
صبر کن	۲۹
چشمانت را تنها	۳۲

- دیگر نفرین نمی‌کنم ۳۴
- تو هستی ۳۶
- کلمه‌ی خوشبختی را ۳۸

سه‌گانه‌ی تبعیدی

- آواره ۴۵
- زائران ۵۰
- با این همه ۵۷

نشان جهان

- نشان جهان ۶۵
- اگر... ۶۶
- برو ۶۸
- چه می‌شود کرد؟ ۷۰
- آینه‌های پریشان‌گویی ۷۲
- در موزه‌ی تاریخ ۷۴
- روزِ سوگواری ۷۶
- زاده شدیم ۷۹
- سرشماری ۸۰
- سنت ۸۲
- کلاغِ نوح ۸۳
- گربه در گوشه‌ی ولرمِ جمجمه‌ام ۸۵
- و کلمه آفریدگار بود ۸۷

- آزاد ماتیان به روایت آزاد ماتیان (زندگی‌نامه‌ی خودنوشت) ۸۹

پیش‌گفتار شاعر

دفتری که هم‌اکنون در دست دارید قرار است تصویری از مرا در اذهان شما منعکس کند و این در حالی است که من خود اغلب در شناختن چهره‌ی خودم در این آیینه دچار مشکل می‌شوم، آن‌هم در زبان اصلی. صحبت از شکاف میان زبان و واقعیت است، مشکل زبان و شعر، مشکل شعر و واقعیت، مشکل ترجمه‌ی شعر و به‌طور کلی مشکل ارتباط؛ ارتباط با واقعیت، با خودت و با دیگری. اما حقیقت آن است که اگر این مشکل وجود نمی‌داشت نه زبانی خلق می‌شد و نه شعری، که مهم‌ترین رسالت شعر همانا زنده داشتن زبان و ترمیم گسل‌هاست.

فکر می‌کنم با این مختصر به این سؤال‌ها پاسخ گفته باشم که اصلاً چرا شعر می‌گوییم، چرا به ارمنی شعر می‌گوییم و چرا اشعار دو زبان ارمنی و فارسی را به یکدیگر ترجمه می‌کنم.

البته لزومی ندارد که شاعر به تمامی این مسائل آگاهی کامل داشته باشد. من هم زمانی که جوان‌تر و شاعرتر بودم، چه‌بسا در پاسخ به این سؤال‌ها می‌گفتم که من برای دل خودم شعر می‌گویم و یا حرف دل خودم را می‌زنم که خود جز ترفندی برای گریز از پیچیدگی مسئله و مسئولیت ناشی از آن نبود. در این حرف‌ها البته واقعیتی هست، چرا که دل شاعر قبل از هر چیز شیفته‌ی جلوه‌گری کلمات است، شیفته‌ی بسحر سخن؛ همین شیفتگی است که قلم در دست او می‌نهد تا او را نیز به نوبه‌ی خود به شکار دل‌ها برانگیزد. نتیجه این‌که زبان و شعر حاصل تلاش انسان برای تبدیل

غربت به انس است، ولی زبان نیز مثل هر چیزی یک مکان تناقض است، یک وسیله‌ی وصل و فصل. آری، اشاره‌ام به داستان موسی و شبان مولاناست که همیشه وجودم را منقلب کرده است. کار زبان هم پرده‌داری است و هم پرده‌پوشی، و اما شعر اغلب در پرده سخن گفتن است، می‌خواهد زبان حقیقت باشد و خود را ناگزیر از توسل به کلام مخپیل می‌بیند، هدفش تجدید آشنایی و روشش آشنایی‌زدایی است، موظف به بازسازی زبان است و ملزوم به تخریب آن، آرمانش تفاهم و خود اغلب منشأ بدفهمی‌ها و کژفهمی‌هاست، حتا در میان «همزبانان». و این‌جاست که به پادرمیانی ترجمه، نقد، تفسیر و تعبیر احساس نیاز می‌افتد که هر یک به نوبه‌ی خود راه‌هایی چه در جهت همگرایی و چه در راستای واگرایی اندیشه‌ها می‌گشایند، چرا که ناگزیر از به‌کارگیری زبان‌اند.

در چنین موقعیتی که بسیاری از صادق‌ترین شعرا خود را در سرزمین خویش بیگانه می‌یابند، پرداختن به شعر و ادبیات اقلیت با زبان مادری چیزی جز درغلنیدن به ورطه‌ی تناقضات مضاعف نمی‌تواند باشد. و جدی‌ترین تلاش من در کار شعر بیان همین موقعیت بوده است.

جامعه‌ی ارمنه‌ی ایران تنها اقلیت قومی - مذهبی ایرانی است که در طول بیش از چهارصد سال حضور خود در این سرزمین هنوز به زبان مادری صحبت می‌کند و این زبان را در مدارس خود و حتا در دانشگاه‌های دولتی و آزاد کشور تدریس می‌کند. علاوه بر این، تأسیس انجمن‌های فرهنگی، جراید ارمنی‌زبان و نیز چاپ و انتشار کتاب از مظاهر تداوم فرهنگی این اقلیت می‌باشد. این پدیده‌ی اجتماعی - فرهنگی شاید منحصر به فرد در جهان می‌توان گفت که تاکنون مورد بررسی علمی و انتقادی قرار نگرفته است، من هم این‌جا قصد وارد شدن به جزئیات کمی و کیفی مسئله را ندارم، ولی از آن‌جا که سخن از زبان و ادبیات است اشاره به یک نکته را بیجا نمی‌دانم و آن این‌که یکی از علل نه‌چندان فرعی حفظ زبان، انزوای ارمنه از جامعه‌ی بزرگ بوده است که حدود سیصد سال به طور تقریباً مطلق و در چند دهه‌ی اخیر به طور نسبی ادامه داشته است. اکثر ارمنه تا اواسط سده‌ی گذشته در روستاها و بعضاً محله‌های شهری ارمنی‌نشین زندگی می‌کردند و احتیاج چندانی به فراگرفتن زبان اکثریت نداشتند. افزون بر این، ارمنه‌ی ایران به علل عمدتاً سیاسی از تحولات اجتماعی و فرهنگی در ارمنستان و جوامع ارمنی دیگر کشورهای جهان به دور بوده‌اند که آسیب‌شناسی آن بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد.

با دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی در ایران و کوچ و تمرکز اکثر ارمنه در پایتخت طبیعتاً این رابطه نیز ناظر تحولات اساسی شده است، که ظهور و حضور محسوس نویسندگان ارمنی‌تبار فارسی‌گوی یکی از نمودهای آن است. آثار این نویسندگان در گفتمان «ادبیات دیاسپورا» قرار می‌گیرد که امروز مثل خود دیاسپورا^۱ به یک پدیده‌ی جهانی تبدیل شده است.

باری، دوست عزیزم روبرت صافیان که آشنایی من با او از مجلات ارمنی‌زبان هاندیس و هویس شروع شد، اکنون چند سالی است که با نوشته‌هایش، تهیه‌ی فیلم و اکنون با ترجمه‌ی این مجموعه از شعرهایم، پیگیر معرفی بنده به خواننده‌ی فارسی‌زبان و چه‌بسا از همین طریق به هم‌کیشان خودم بوده است. من او را به‌نوعی حلقه‌ی میانی تحولات گفته‌شده می‌دانم، و به‌جرت می‌توان گفت اولین کسی است که در مقالات خود به‌طور جدی و فارغ از تعارفات متداول به مسئله‌ی موقعیت اقلیت ارمنی در جامعه‌ی بزرگ ایران پرداخته و به لزوم شناخت واقع‌بینانه‌ی طرفین از یکدیگر که قطعاً تفاهم و تعامل سازنده‌تری را موجب خواهد شد اشاره کرده است. احساس خوشایندی دارم که صافیان درگیری مداوم مرا در این زمینه‌ها عمیقاً درک کرده و نه‌تنها در مقام یک دوست، بلکه همچون یک همدرد، بار ترجمانی دغدغه‌های مرا داوطلبانه به عهده گرفته است. از زحمات او صمیمانه سپاس‌گزارم. سرانجام برای این‌که چیزی را پنهان نکرده باشم، باید اعتراف کنم که من در تماشای بازی فوتبال هم همیشه هوادار تیم ضعیف‌تر بوده‌ام و حالا با استقبال از کار فارسی‌نویسان موفق، خود را میراث‌دار و مرثیه‌سرای یک شکست‌مقدر می‌دانم.

_____ گِندیل، کالیفرنیا، تابستان ۱۳۹۶

۱. دیاسپورا واژه‌ای یونانی است به معنای «پراکندگی» و به اقوامی اطلاق می‌شود که در سرزمین‌های گوناگون پراکنده‌اند. ارمنیانی که در کشورهای دیگر جز ارمنستان زندگی می‌کنند، از دیاسپوراهای باسابقه‌ی جهان‌اند. زندگی در شرایط دیاسپورا به این معناست که در جایی زندگی کنی و جای دیگری را وطن خود بدانی؛ وطنی که ارض موعود است و باید روزی به آن برگردی.

پیش‌گفتار مترجم

ترجمه‌ی گزیده‌ای از شعرهای آزاد ماتیان به زبان فارسی ادامه‌ی کاری است که با ساختن فیلم مستندی به نام در فاصله‌ی دو کوچ درباره‌ی این شاعر-مترجم و استاد کرسی ارمنی‌شناسی دانشگاه اصفهان شروع کردم. ماتیان به قول خودش به زبانی می‌نویسد که اندک مردمانی آن را می‌دانند. او به زبان ارمنی می‌نویسد و با وجود این که شعرش با هر ملاکی شعری است حاوی ارزش‌های بیانی و محتوایی غنی، کم‌تر کسی در ایران او را می‌شناسد، جز کسانی که در دانشگاه اصفهان زبان ارمنی خوانده‌اند و شاگردی او را کرده‌اند. به هر رو، آن فیلم کوششی بود برای شکستن سد زبان، برای معرفی شاعری گرانمایه به خواننده‌ی فارسی‌زبان. اما در فیلمی هشتاد دقیقه‌ای تنها تکه‌هایی از شعر او را می‌شد به بیننده معرفی کرد و بیش‌تر کسانی که فیلم را دیدند گفتند کاش مجموعه‌ای از شعرهای او نیز به زبان فارسی منتشر می‌شد. و اینک آن مجموعه.

اما آزاد ماتیان که اینک در کالیفرنیا آمریکا زندگی می‌کند، تنها شاعر نبوده است. او فعال سیاسی و اجتماعی بود و به‌خصوص سال‌های درازی از عمر خود را در مبارزات اجتماعی جامعه‌ی ارمنیان اصفهان صرف مبارزه با انحصارطلبی و تنگ‌نظری محافظ قدرت این جامعه کرد. این مبارزات اندک زمانی بعد از پیروزی انقلاب شروع شد و این درست هم‌زمان بود با بازگشت او از پاریس، جایی که ادبیات ارمنی در سطح دکتری خوانده بود، و انتشار نخستین دفتر شعر او به نام

گل‌های کویر در سال ۱۳۵۹. دفتری آکنده از شعرهای یأس‌آلود، متأثر از جوّ پوچ‌گرایی غالب ادبیات دنیا در آن روزگار، و همخوان با روحیه‌ی انزواجوی شاعر. این دوگانگی، این دو چهره‌ی فعال اجتماعی و انزواگرای خلوت‌گزین، در کانون شخصیت شاعر و سراسر زندگی او جا خوش کرده است. ماتیان درباره‌ی گل‌های کویر می‌گوید:

با همه چیز احساس بیگانگی می‌کنی. مشکل برقراری رابطه داری. موقعیت ارامنه‌ی دیاسپورا مطرح است. وضعیت فرهنگ دیاسپورایی، فرهنگ ملّی، ادبیات ملّی، وضعیت شاعر ارمنی در دیاسپورا. کویر همین است. به قول حضرت سلیمان حکیم در عهد عتیق، شعر سرودن به زبان ملّی در دیاسپورا به فریاد کشیدن در کویر می‌ماند.^۱

اندکی بعد از سرودن این شعرها، ماتیان نمایش‌نامه‌ای می‌نویسد و خود آن را به صحنه می‌برد به نام داماد آمریکایی؛ نمایش‌نامه‌ای سراسر طنز و آلوده به شعارهای سیاسی ضدآمریکایی و ضدامپریالیستی باب روز. این نمایش‌نامه مورد استقبال کم‌نظیر توده‌ی ارمنی‌های اصفهان و تهران قرار می‌گیرد و در این دو شهر و بعدها حتا در لس‌آنجلس بر صحنه می‌رود. نمایش‌نامه‌ای است منظوم و موزیکال. گفت‌وگوها به زبان شعر عاشقی نوشته شده‌اند. ماتیان این نوع شعر را جایی می‌داند که راحت‌تر می‌تواند زبان زنده‌ی ارمنیان ایران را که ارمنی‌ای است آمیخته به بسیاری از واژگان فارسی عیناً به کار ببرد؛ گویی طنز و ادبیات عاشقی که فضایی خودمانی و غیررسمی به وجود می‌آورند، مجوزی می‌شوند برای استفاده از این زبان زنده‌ی برگرفته از زندگی روزمره، در حالی که زبان شاعران ارمنی-ایرانی بیش‌تر از کتاب‌ها گرفته شده است و اتفاقاً خود ماتیان این زبان کتابی را در اشعارش استادانه به کار می‌برد. ماتیان از آن پس تا امروز به سرودن شعر طنز ادامه داده است. ترجمه‌ی این شعرها که وزن و قافیه دارند و اشارات بسیار به ریزه‌کاری‌های فرهنگ ارمنی، برای مترجم بسیار دشوار بود. اما این‌ها روی روشن‌تر و اجتماعی‌تر شعر ماتیان‌اند و بدون آگاهی از وجود آن‌ها، خواننده ممکن است تصویری از شخصیت ماتیان به دست آورد که عبوس‌تر از شخصیت واقعی اوست.

دومین دفتر شعر ماتیان در سال ۱۳۷۳ در ارمنستان منتشر می‌شود، زمانی که ماتیان مردی پنجاه‌ساله است و ارمنستان مستقل شده است. آزاد که وضعیت

شاعر ارمنی را در دیاسپورا و دور از وطن به کسی تشبیه کرده بود که می‌کوشد در کویر گل پرورش دهد، اینک فرصت یافته بود به وطن برود، به جامعه‌ای که زبان ارمنی زبان طبیعی آن است. اما مضمون دومین دفتر شعر او، آهنگ بی‌انقطاع، که او در ایروان منتشر می‌کند، ارتباط چندانی به گل‌های کویر ندارد. خودش می‌گوید:

نام دومین دفتر شعرم آهنگ بی‌انقطاع است؛ آهنگی که بدون قطع شدن ادامه پیدا می‌کند. منظورم جاودانگی تم عشق بوده است. شعرهای این کتاب یک نفس سروده شده‌اند، در عرض دو-سه ماه. تم این کتاب تم عشق است که ایدئالیزه شده است و زمینه‌ی زندگی‌نامه‌ای نیز دارد.

پنجاه سالم بوده که این کتاب را نوشته‌ام. [...] بعضی وقت‌ها با خودم فکر می‌کنم کاش اصلاً این شعرها را ننوشته بودم، چون ذاتاً با دفتر اولم خیلی فرق می‌کند. من این دفتر دوم را خیلی احساساتی می‌دانم، مثلاً نسبت به طبیعت. برای من یک جور کشف بود. من نسبت به طبیعت احساس خیلی خاصی نداشتم، به شکلی که نزد شاعران پذیرفته شده است، اما در این کتاب موضوعات عشق و طبیعت به هم تنیده شده‌اند.

به نظر مترجم، این دفتر حاوی تعدادی از دلنشین‌ترین شعرهای ماتیان است و چهره‌ی متفاوتی از او به خواننده‌اش عرضه می‌کند. ترجمه‌ی این شعرها از این نظر هم برای من جالب بود که آن‌ها بسیار خوب به فارسی درمی‌آمدند. گمان می‌کنم دلیلش تأثیرپذیری ماتیان از شعر نوی ایران باشد. او تعداد قابل ملاحظه‌ای از شعرهای شاملو، فروغ و سایر نوسرایان فارسی را به ارمنی برگردانده و با این شعر و شیوه‌های تصویرسازی و موسیقی آن آشناست. خود معتقد است که شعر هر زبان نمی‌تواند تنها از میراث ادبی خود آن زبان تغذیه کند و لاجرم از سنت شعری زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر تأثیر می‌پذیرد و این امر بسیار طبیعی و بسیار مهم و لازم است. به هر رو، تأثیر به‌خصوص شاملو را در این شعرها می‌توان دید.

اما ارمنستانی که ماتیان (همانند بسیاری دیگر از ارمنیان ایران) می‌یابد، آن ارمنستانی نیست که انتظارش را داشت. ارمنستان برای ارمنیان خارج از ارمنستان، رؤیایی شده بود که نمی‌توانست واقعیت داشته باشد. آزاد ماتیان و خانواده‌اش شش ماه در ارمنستان زندگی کردند اما بعد به ایران برگشتند و به زندگی خود در همین جا ادامه دادند. در این سال‌ها ماتیان سه شعر بلند می‌سراید که در سال‌های

گل‌های کویر

گل‌های کویر نخستین دفتر شعر آزاد ماتیان است که در سال ۱۹۸۰م (۱۳۵۹ش) در بحبوحه‌ی سال‌های پراشته‌ی بعد از پیروزی انقلاب منتشر شد. هرچند ماتیان خود به شدت درگیر شور و شرف آن سال‌ها بود و در همان زمان نمایش‌نامه‌ی ضدامپریالیستی طنزآمیزی به نام داماد آمریکایی نوشت اما در گل‌های کویر نشانی از انقلاب نمی‌یابید. شاعر این دفتر آدم خسته و بدبینی است که راهی به رستگاری نمی‌یابد. بیش‌تر شعرهای این دفتر در سال‌های اقامت شاعر در فرانسه نوشته شده‌اند. ماتیان گفته که اصل حرف خود را در این دفتر زده است و آنچه بعدها در نوشته‌های جدیدش آمده، شکل پخته‌تر همان حرف‌هاست. نام دفتر اشاره‌ای است به بسپودگی نوشتن به ارمنی در جامعه‌ای فارسی‌زبان، یا عام‌تر، خلق ادبی در شرایط دیاسپورا، که همان اندازه بی‌معنا می‌نماید که کاشتن گل در کویر. اما می‌توان از این نام برداشت مثبت هم کرد: حتا در شرایط کویری نیز می‌توان گل کاشت، چنان‌که ماتیان کاشته است.

خاکسپاری

امروز خورشید در آسمان چاییده بود
و ما، بر زمین.

امروز کسی مُرد

امروز کسی از ریسمانِ نیکی‌اش آویزان شد
و ما

او را

به خاک سپردیم.

کسی گل نیاورد

گلِ آمیخته به برف بر جنازه‌اش ریختیم.

طلبه‌ی جوانی نوحه خواند

دوشیزه‌ی پیری به خشکی گریست

کسی از من پرسید
اسمش چه بود؟ می‌دانی؟
گفتم من تنها شاعرم
و در جست‌وجوی صفت‌های مناسبی برای مرگ می‌گردم
و تصویرهایی مناسب برای شعر درباره‌ی مرگ
که شب باید بنشینم و بنویسم.

امروز خورشید در آسمان چاییده است
و ما، بر خاک.

آزاد ماتیان به روایت آزاد ماتیان^۱

(زندگی‌نامه‌ی خودنوشت)

کودکی

در سال ۱۹۴۲ م (۱۳۲۱ ش) به دنیا آمدم؛ به قول مادرم، در سال جنگ. در تهران به دنیا آمده‌ام، جایی که سرنوشت، پدرم زادور و مادرم ساپت را از روستای کونارک علیای چهارمحال به آن‌جا کشانده بود. من هشتمین فرزند آن‌ها بودم. از هفت بچه‌ای که مادرم پیش از من به دنیا آورده بود فقط یکی، برادر بزرگم، آسکاناس، تصادفاً زنده مانده بود. و از سه فرزندی که بعد از من به دنیا آورد، باز هم فقط یکی، ماسیس، زنده ماند. از مرگ جستن خود را نمی‌دانم باید به بخت و تصادف نسبت دهم یا به آن قدیسین مسیحی، یا مسلمان، یا به دعانویسانی که مادرم وقتی مرا حامله بود به آن‌ها رو آورده بود و به توصیه‌ی آن‌ها عهد کرده بود موهایم را تا چهار سالگی نتراشد، به اصطلاح قول «غول» داده بود به گورگ مقدس. خوب یاد می‌آید چهارساله بودم که شبی در کلیسای سوژپ گورگ خوابیدیم و صبحش سرم را تراشیدند. خوشحال بودم که عمه هورومسیما دیگر نمی‌توانست دختر صدایم کند و من ناچار نبودم هر بار برایش جنسیت‌م را اثبات کنم. از تهران چیزهایی به خاطر دارم، اما چهار-پنج سالی که در این شهر زندگی کردم، برای این‌که تهران بشود شهر من، کافی نبود. برنامه‌ی نرگاکت (مهاجرت برنامه‌ریزی‌شده و جمعی ارامنه‌ی ایران به ارمنستان شوروی) سال ۱۹۴۶ م (۱۳۲۵ ش) شروع شد. ما هم اسم

نوشته بودیم. پیش از این که نوبت مان برسد برنامه به هم خورد اما میخ ارمنستان توی مُخَم کوبیده شد، یا اگر بخواهم شاعرانه تر بگویم، روحم بر صلیب ارمنستان به میخ کشیده شد. ارمنستان برای من شد آستانِ افسانه‌ای دلتنگی و رؤیاپروری. بعد پدرم تصمیم گرفت که خانواده‌اش باید بختش را در خوزستان بیازماید. عطر نفت و گاز خانواده‌ی ماتیان را به خود فرامی‌خواند.

مدرسه

اهواز بودیم که به مدرسه رفتیم. هرچند پیش از آن هم به همه می‌گفتم کلاس ششم‌ام، چون از برادر بزرگم شنیده بودم که این را می‌گفت. برادرم پانزده سال از من بزرگ‌تر بود. مدرسه‌ای که می‌رفتیم دولتی بود اما هفته‌ای چند ساعت هم به مدرسه‌ی ارمنی می‌رفتیم. آن‌جا آقای هاروتونیان — تونی آمادونی — اولین کتاب درسی‌ام را به دستم داد. در وصف احساساتی که این کتاب در من برانگیخت ده‌ها صفحه کاغذ می‌توان سیاه کرد. تا امروز هم جلد صورتی‌رنگ نخستین کتاب درسی ارمنی‌ام را می‌بینم و بوی جوهر چاپ تا آن زمان به کلی ناآشنای آن را استشمام می‌کنم. من خود را آدمی می‌دانم که همان اندازه که احساساتی است، منطقی هم هست و تا امروز هم نمی‌توانم بفهمم که چرا این احساس را نسبت به کتاب درسی فارسی‌ام نداشتم. حتا وقتی راجع به آن روزها و از مدرسه صحبت می‌کنم، منظورم همان چند ساعتی است که به مدرسه‌ی ارمنی می‌رفتم، نه اوقاتی که به طور منظم به مدرسه‌ی دولتی می‌رفتم. از اهواز به بندر معشور و آغا‌جاری و از آن‌جا به امیدیه و میان‌کوه رفتیم و گشتیم و گشتیم تا در آبادان رحل اقامت افکندیم. در آبادان مدرسه‌ی ارمنی «ادب» را داشتیم. سه سال در «ادب» درس خواندم و دوره‌ی ابتدایی را به پایان رساندم. دوره‌ی متوسطه را در مدارس دولتی رازی و فرخی در رشته‌ی ریاضی درس خواندم. در جمع، تنها سه سال به مدرسه‌ی ارمنی رفتیم و همیشه شاگرد اول بودم. در درس ریاضی هم اگر بهترین نبودم، حتماً یکی از سه نفر اول بودم، اما چطور شد که علم را رها کردم و به ادبیات روی آوردم، آن‌قدرها هم روشن نیست، حتا برای خودم. مسلماً هم دلایل درونی در میان بوده‌اند و هم دلایل بیرونی. کلاس ده یا یازده دبیرستان بودم که شعری نوشتم با این مضمون:

اسلامی انتخاب شد و شاید این را بتوان بزرگ‌ترین پیروزی این جنبش دانست. بعد از تأسیس «انجمن فرهنگی آرامنه»، ژ.ژ.ک. منحل شد و بعد از آن بار رهبری جنبش را انجمن فرهنگی به دوش گرفت.

آهنگ بی‌انقطاع

دومین دفتر شعرم، آهنگ بی‌انقطاع، حال‌وهوایی به کلی متفاوت دارد. این مجموعه تماماً با نَفَسِ تغزلی نوشته شده است. برای همین هم رابطه‌ی کلمه و محتوا در آن بی‌واسطه‌تر می‌نماید. کتاب در ایروان چاپ شد، در سال ۱۹۹۵م (۱۳۷۴ش)، در هزار نسخه، که تنها دویست نسخه‌اش به دست من رسید و بقیه‌اش از بد روزگار در گاراژی زیر باران ماند و خمیر شد. مقدمه‌ی این مجموعه را گئورگ امین نوشته است. درباره‌ی آن سورن دانیلیان، متاکسه و واهه اوشاکان^۴ هم نوشتند. گئورگ امین نوشته است: «پس از کتاب باغبان نوشته‌ی شاعر بزرگ هند، رابیندرانات تاگور، من هرگز شعرهایی به این زیبایی و والایی، به این پاکی و در عین حال صمیمانه و تأثیرگذار نخوانده بودم [...]».

نشان جهان

این سومین مجموعه شعر من است. این یکی بر خلاف دوتای قبلی تنوع دارد. کتاب از سه قسمت اصلی تشکیل شده است. بخشی از آن به شعرهایی اختصاص یافته که تاکنون در کتابی منتشر نشده‌اند و دو بخش دیگر شامل گزیده‌ای از کتاب‌های قبلی‌ام هستند. یک جور چشم‌انداز چهل سال اندیشه‌ی شعری من. در شعرهای جدیدم نوعی بازگشت به گل‌های کویر هست اما یک جور تفاوت یا تحول هم هست، به‌خصوص در «آواره»، «زائران» و «با این همه» که از دید من سه قسمت از یک کار واحد هستند، و یک سه‌گانه را تشکیل می‌دهند که در آن‌ها کوشیده‌ام داستان روحم را تعریف کنم. از کتاب‌های قبلی هم نمونه‌هایی گذاشته‌ام چون اولاً از زمان انتشار آن‌ها زمان درازی گذشته و دوم برای این‌که آن کتاب‌ها آن قدرها هم خوانده نشده‌اند. البته این بدان معنا نیست که حالا خیلی امیدوارم که این یکی بسیار خوانده خواهد شد. دلیلش هم این‌که کتاب در سیصد نسخه منتشر شده است.

حافظ، خیام و شعر معاصر ایران

ایران کشور شعر است و ایرانی‌ها ملتی شاعرند. غول‌های کلام شاعرانه همانند فردوسی، خیام، حافظ، سعدی، مولوی و دیگران به زبان فارسی شعر سروده‌اند. در ارمنستان شاملو، فروغ و سپهری را می‌شناسند و دوست می‌دارند. من خود شخصاً از آن‌ها بسیار آموخته‌ام. در سال ۱۳۹۰ ش مجموعه‌ای حاوی ترجمه‌ی شعرهای پارویر سیواک توسط من و شاهپور علی‌نژاد منتشر شد که از سوی خواننده‌ی فارسی‌زبان مورد استقبال قرار گرفت.

شعر کهن و شعر نوی فارسی برایم اعجاب‌انگیز است. از شاعران معاصر ایران کارهایی از احمد شاملو، فروغ فرخ‌زاد، مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری و دیگران را به ارمنی ترجمه کرده‌ام و مجموعه‌ای شده است که سال‌هاست در انتظار ناشر است. البته برخی از این ترجمه‌ها را در مطبوعات به چاپ رسانده‌ام. تعدادی از ترجمه‌هایم از کارهای شاملو در سال ۱۹۹۴ م (۱۳۷۳ ش) با قرائت سرکیس ناجاریان و نانا آباجیان در رادیو ایروان ضبط و از آن رادیو پخش شد. به گفته‌ی آیدا، همسر شاعر، شاملو با علاقه به نواری که از این برنامه برای‌شان فرستاده بودم گوش داده است.

ظاهراً عمر خیام از میان شاعران پارسی‌گو در میان ارمنه محبوب‌ترین بوده و بیش از همه به ارمنی ترجمه شده است. من خودم شانزده مورد از این ترجمه‌ها را می‌شناسم که احتمالاً همه‌ی ترجمه‌ها نیست. من این امر را با همه‌فهم بودن شعر خیام توضیح می‌دهم، با این واقعیت که او به زبانی ساده و بلاواسطه به اساسی‌ترین مسائل انسان که عبارت باشند از مرگ و زندگی خواهی ناشی از آن پرداخته است. البته ترجمه‌ی انگلیسی فیتس‌جرالد و شهرت جهانی خیام هم در این میان نقشی دارد. می‌دانیم که رباعیات خیام را در سده‌های میانه در ارمنستان می‌شناختند و ترجمه کرده‌اند.

اما چرا با وجود این، اقدام به ترجمه‌ی رباعیات خیام کردم؟ دلیلش گمانم یک‌جور خودخواهی است، که ببینید من بهتر ترجمه می‌کنم. شخصاً بر این باورم که ترجمه‌هایم بهترند، از دیگران هم همین را شنیده‌ام. اما هنوز کسی به شکل کتبی اظهارنظر نکرده است.

اما حافظ. حافظ برایم همیشه غیرقابل ترجمه بوده است. هر بار غزلی از

او را به قصد ترجمه دست گرفته‌ام از همان یکی - دو بیت اول پشیمان شده‌ام. ترجمه‌ی رباعیات خیام را هموار کرد. یا درست‌تر، زبانم را باز کرد. این کار برایم آزمون و آزمایشی بزرگ بود. کاری به‌راستی خلاقه. و مهم‌تر این‌که من با این کار توانایی‌های بی‌پایان زبان ارمنی را، بر مبنای این دو ترجمه، کشف می‌کردم.

«جوچی»

در بهار سال ۲۰۱۰م (۱۳۸۹ش) در موزه‌ی هنرهای معاصر اصفهان نمایشگاهی از تندیس‌های چوبی من تحت عنوان «جوچی» برگزار شد. می‌توان گفت این کار «هابی» من است، یا به قول ارمنی‌ها، بازی اوقات بیکاری‌ام. و همین‌طور یک‌جور تحقق آرزوی نقاش شدنم از کودکی. تکه‌چوب‌های کاملاً طبیعی را می‌گیرم و از به هم چسباندن آن‌ها فیگورهای انسانی و حیوانی می‌سازم. این کار مانند هر بازی دیگری بسیار جالب و جذاب است. مطلقاً بی‌واسطه و می‌توانم بگویم فرمالیسم ناب. تنها کاری که می‌کنم انتخاب شکل‌هایی است که طبیعت خلق کرده، به هم چسباندن آن‌ها و خلق شکل‌های تازه. در واقع این شکل‌های موجود هستند که به طور تصادفی یکدیگر را پیدا می‌کنند و با پیوستن به یکدیگر، شکلی نو و تکرارناپذیر می‌سازند.

۱. دوهفته‌نامه‌ی هویس، شماره‌ی ۱۳۴، آبان ۱۳۹۱.
۲. سوگنامه‌ی گرگوار، اثر ناركاتسی، مهم‌ترین متن ادبیات کلاسیک ارمنی است.
۳. هوهانس تومانیان (۱۸۶۹-۱۹۲۳) شاعر بزرگ ارمنی و از ارکان فرهنگ ارمنی که آثارش در مدارس ارمنی به کودکان آموخته می‌شود.
۴. از چهره‌های شاخص ادبیات ارمنی در آن روزگار.
۵. کسی که اولین بار چاپخانه را از اروپا به ایران آورد.